

ترجمه پژوهی قرآنی

نوشته: حسین عبدالرؤف

بخش دوازدهم | ترجمه و تحریر: بهاءالدین خرمشاهی

ویژگیهای اخلاقی

قرآن که پیام و حیانی به همه انسانهاست، برای خوانندگان، درسهای اخلاقی، در هیئت داستان و تمثیل و امثال عرضه می‌دارد.

داستان

قرآن کریم دربردارنده تعدادی داستان یا حکایت اخلاقی است؛ بعضی از اینها بلندبالاست و سراسر سوره‌ای را دربر می‌گیرد، مانند قصه یوسف (ع)، موسی (ع) و غیره، بعضی کوتاه است مانند داستان لوط، سلیمان و ثمود و جز آنها. به گفته دنفر (Denffer 1983:76) حکایتهای قرآنی به چند وجه ادای مقصود می‌کنند، از جمله شرح و بسط پیام کلی اسلام، ارشاد عام و تذکر، تحکیم ایمان پیامبر (ص) و مسلمانان، یادآوری پیامبران سلف و مبارزه آنان، سرمشق دادن برای تداوم و حقیقت پیام حضرت محمد (ص) و عرضه احتجاجات در برابر مخالفان اسلام.

امثال/تمثیل

مقال قرآنی مشتمل بر نمونه‌های کلی از مقایسه بین انواع مختلف مردم با تکیه بر موجودات غیرانسانی است، برای رسیدن به حقیقت از رهگذر تمثیل:

«مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا

ترجمه‌پژوهی قرآنی ۱۰۹ □

یُصِرُّونَ»، (داستان ایشان، همچون داستان کسانی است که آتشی افروختند، و چون پیرامونشان را روشن کرد، به ناگاه خداوند نورشان را خاموش کرد، و آنان را در تاریکی‌ای که چیزی را نمی‌بینند رهایشان ساخت)، (بقره، آیه ۱۷) یا مثال دیگر:

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ»، (داستان اعمال کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند، همچون خاکستری است که در روز طوفانی باد بر آن بوزد، که از آنچه به دست آورده‌اند، چیزی در دست ندارند، این همان گمراهی دور و دراز است)، (سوره ابراهیم، آیه ۱۸).

ترجمه‌پذیری و ویژگی‌های بلاغی قرآن

ترجمه‌پذیری و جوه بلاغی برجسته قرآن که تاکنون در کتاب حاضر مطرح ساخته‌ایم، محدود است، به طور کلی، منصفانه‌ترین تقریب به مقال قرآنی در موارد نحوی، معنایی، بلاغی [= جوه ریطوریقایی]، از جمله زبانشناختی، آوایی، عروضی، و جوه دیگری نظیر واج‌آرایی، سجع، ایقاعات، حُسن تعبیر، استعاره، قرینه‌سازی، جناس اشتقاق و غیره این است که «مقاوم در برابر ترجمه» است. معانی اغلب جوه بلاغی / ادبی قرآن، به صورت مبسوط یا حتی مُطنب [دارای اطناب] به ترجمه درمی‌آید. و این شیوه یکسره در بند ابلاغ پیام قرآنی است. اما جان کلام این است که این گونه ترجمه، بدون پشتوانه پانویس‌های روشنگر، همچنان رسایی و رسانایی ندارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فصل سوم

بافت قرآن

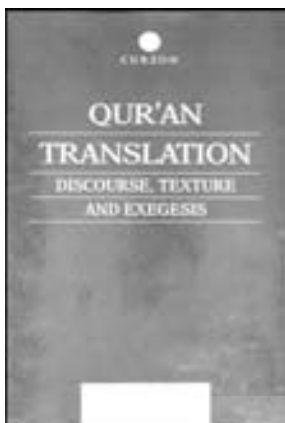
رهیافت به بافت قرآن

ویژگیهای زبانی / زبانشناختی که در فصل پیشین، برجسته ساخته و اغلب با نمونه عرضه داشتیم، فقط بخشی از معضلات ترجمه را که ما در برگردان قرآن با آن مواجه می‌شویم، تشکیل می‌دهد. بخش عمده دیگر که چالشی مشابه در برابر مترجمان قرآن برمی‌انگیزد، «بافت» (texture) قرآنی است که مترجم باید راه خود را از میان معضلات درهم تنیده نحوی و بلاغی باز کند. اینها تشکیل دهنده مؤلفه‌های بافتاری بی‌همتایی است که صلابت سبک و ساختار قرآن را پدید آورده است. این مؤلفه‌های درهم تنیده است که علت ترجمه ناپذیری یا تقلید ناپذیری اعجازین مقال قرآنی است. در فصل حاضر توجه ما معطوف به مسئله بافت قرآن و پی بردن به این نکته مهم است که آیا این پدیده در ترجمه به زبانی که هم از نظر زبانشناختی و هم فرهنگی با آن متفاوت است، یعنی زبان انگلیسی، محفوظ می‌ماند؟

در این بررسی مقالی (discourse-based) بافت قرآن، نیازمندیم که به عناصر خرد و ریز (micro level) که درون محیط متن رخ می‌نماید توجه کنیم تا روشن شود آنها چگونه به درک متن مدد می‌رسانند.

بررسی ما از بافت مقال قرآنی، از بررسی قراردادی اتصال و انسجام (cohesion) که هالیدی و حسن (Halliday and Hasan 1976) پیش نهاده‌اند فاصله می‌گیرد و فراتر می‌رود. دلیل این امر این است که بررسی آنها از اتصال و انسجام فقط زبانشناختی است. تجزیه و تحلیل ما از جملات قرآنی، کوششی است برای نشان دادن اینکه عناصر زبانشناختی تشکیل دهنده بافت، تنها عناصر اتصال و انسجام نیستند که به هم پیوندی جامعیت متن مدد می‌رساند؛ آری، بررسی حاضر نقطه مقابل مدعای هالیدی و حسن (Halliday and Hasan 1976:9) است که می‌گویند پیوندهای اتصال و انسجام، تنها منشأ پیوستاری بافت است.

کانون بحث حاضر این است که عناصر بلاغی بافت نیز همان سان عناصر اتصال بخش‌اند که به نحوی مثبت به پدید آمدن بافتاری یکسره مؤثر از متون حساسی مانند قرآن مدد می‌رساند، که در آن اختصاصات زبانشناختی و بلاغی همدیگر را در بر می‌گیرند. متنی که فاقد این اختصاصات باشد همچون سنگلاخی است که راه بردن از آن به مقصد دشوار است.



متن پژوهی پیشنهادی ما از قرآن کریم، چه بسا نگاهی تازه به مطالعه بافت است. نمونه‌های قرآنی و تجزیه و تحلیل آنها نشان می‌دهد که چگونه تعبیه‌های زبانی محض با تعبیه‌های بلاغی [=ریطوریقایی] در هم تنیده می‌شوند؛ همچنین نشان می‌دهد که چگونه نحو با بلاغت تکمیل می‌شود تا خوانندگان را مجذوب سازد و سرانجام، به آگاهی برساند. مقال متعالی قرآن، نمونه‌ی یکتایی است که نشان می‌دهد چگونه تعبیه‌های اتصال‌بخش بلاغی، نمی‌تواند از تعبیه‌های زبانی محض

جدا شوند، چه در سطح کلان باشد، چه در سطح خرد. هر دو نوع مؤلفه‌های اتصال‌بخش در اینجا همچون راهبردهای متن‌ساز ملاحظه می‌شوند تا در نهایت به کارکردها یا کارایی‌هایی راه یابند. بافت از منظر زیانشناسی از رهگذر عناصر اتصال‌بخش تحقق می‌یابد که باعث می‌شود متن از نظر نحوی و معنایی پیوستگی یابد. تعبیه‌های اتصال‌بخش، اگرچه کارکرد زیانشناختی دارد «در عین حال نقش بلاغی ضروری هم ایفا می‌کند». (Johnstone 1990:221). اتصال و انسجام بلاغی (بافت) در اینجا به نحو موردی به مقال قرآنی اطلاق شده، و بنابراین متفاوت از رویکرد بل (Bell 1991) و هتیم (Hatim 1997) است. برداشت ما از بافتار بلاغی، مبتنی بر نقش مؤثری است که آرایه‌ها و پیرایه‌های مجازی در روند سراسری اتصال و انسجام متن، به عنوان رخداد ارتباطی، ایفا می‌کنند. در این بررسی، ما مسائل عمده‌ای را برجسته می‌کنیم که مترجم قرآن را به هنگام ترجمه آن که متنی حساس است، احاطه می‌کند. نظیر اینکه مثلاً با بلاغت فرهنگمند چگونه رفتار کند. یا چگونه معادل‌یابی کند، و مهم‌تر از همه اینکه پی‌برد که آیا بافتار متن مبدأ در متن مقصد / ترجمه، حفظ شده است یا خیر.

پیش از پیش رفتن در این بررسی، شایان تذکر است که باید بین بافت و ساختار بافت از این لحاظ فرق گذاشت که ساختار یک متن متشکل از آغاز، میانه و انجام است؛ حال آنکه بافت همواره در هر برشی از مقال حضور دارد، حتی هنگامی که متن ناقص، یا بدون انجام باشد.

مؤلفه‌های بافتاری

بافت، یا به قول هتیم (Hatim 1998:264) «ساختار در همه اجزایش» یکی از اختصاصات تعیین کننده هر متنی است. یعنی نوشته‌ای است جامع، متشکل از مقال مکتوب یا شفاهی. متن قرآن متشکل از عناصر زبانی دارای اتصال/انسجام، و عناصر بلاغی است که با هم در پیوسته‌اند. متن‌های غیر قرآنی و به زبان عربی، اغلب نمایانگر عناصر اتصال بخش‌اند. حال آنکه قرآن، نمایانگر عناصر فراوان زبانشناختی، و همچنین عناصر بلاغی منسجم است که نمی‌توانند از هم جدا شوند. به عبارت دیگر آن عناصر زمینه بافت قرآنی و وسیله عمده نیل به کمال و تعالی سبک از یک سو، و شگرد (تکنیک) یگانه و مؤثری است از سوی دیگر که می‌تواند سبک کسالت‌بار و تکلف‌آمیز را کنار بزند، همین عناصر درهم تنیده است که مقال قرآنی را «مثل یک شمش طلای یکپارچه» می‌سازد (Al-Zarqani 1988, 2:338) یا مانند نوای هماهنگ. علت وجودی این پدیده این است که در واقع هنگامی که عناصر منسجم بلاغی از متن قرآنی برداشته شود، آنچه باقی می‌ماند دیگر نه قرآن است، نه متن مقدس اعجازین. این ویژگی متمایز و تشخیص دهنده به قرآن است که مترجمان دست اندرکار ترجمه، کار با آن را سخت دشوار می‌یابند، و در اینجا از آن به عنوان منشأ عمده اعجاز/تقلیدناپذیری سخن گفته می‌شود. بنابراین، تذکر این نکته اهمیت دارد که آنچه به قرآن همچون متنی کاملاً متمایز از سایر متون تشخیص می‌بخشد، همان بافت بی‌همتای آن است.

قرآن نوع منحصر به فرد، یا فرد بدون نوع است. ژانری است که منحصرأ از ویژگیهای نهانی و نمونه نمایان زبانی و بلاغی بهره برده است. قرآن چنانکه قرآن‌پژوهی به نام حسن (1978) Hasan می‌گوید «نیروی نهفته سبکی خود را» داراست. نمونه‌هایی که عرضه شده یا در صفحات آینده این کتاب عرضه می‌گردد، نشان می‌دهد که گزینه‌های بلاغی و زبانشناختی موجود در کل کلام متن (macro text) قرآن، برخاسته از ساختار یا ژانر ویژه آن است، و این اختصاصات، عناصر نیرومندی در هر سوره قرآن از منظر متنیّت (textuality)، و متن‌پژوهی است، متن عبارت است از «پدیده ارتباط‌گرا که در بر دارنده هفت معیار است. اگر هر یک از این معیارها مطرح نباشد، در آن صورت متن، دیگر ارتباط‌گرا و یا پیام‌رسان نخواهد بود». (Beaugrand and Dresser 1981:3). انسجام همواره در کانون و هسته مرکزی متنیّت

ترجمه‌پژوهی قرآنی ۱۱۳ □

است. فاوسیت (1997:91) Fawcett بر آن است که از رهگذر کاربرد تعبیه‌های گرامری یا ساختاری، یکپارچگی متن تضمین می‌گردد. بعضی از قرآن‌پژوهان، نظیر هالیدی و حسن (۱۹۷۶)، برای آن [انسجام] موقعیت انحصاری معناشناختی قائلند. از نظر آنان (پیشین، ص ۲) نیز در همان اثر مشترک (Halliday and Hasan 1985:10) و اثر مستقل هالیدی (Halliday 1981:159) متن مقدم بر هر چیز، «واحدی معناشناختی» است. همچنین: «فرآورد روابط معنایی در حال تکوین» است (Halliday 1985:291) همچنین «مفهوم انسجام، مفهومی معناشناختی است». (Halliday and Hasan 1976:4) یعنی مجموعه روابط معناشناختی است که «بخشی از رهگذر گرامر، و بخشی از رهگذر واژگان پدید آمده است». (پیشین، ص ۵). باز هالیدی می‌گوید: متن «واحد اساسی فرایند معناشناختی» است. (Halliday 1978:109). یا عبارت است از «زبانی که کارایی دارد» یعنی «زبانی که در زمینه معین، کاری انجام می‌دهد» (Halliday and Hasan 1985:10). مراد از «متن» (text) آن گونه که در زبانشناسی به کار می‌رود عبارت است از هر بخشی از زبان، شفاهی یا کتبی، با هر طول، که کلیت یگانی می‌سازد. (Halliday and Hasan 1976:1). مفهوم بافتار (texture) کاملاً برای بیان خاصیت متن یا بافت (text) مناسب است. بافت همان است که بافتار دارد، و این همان چیزی است که از همه آنچه بافت نیست، متمایز می‌سازد (پیشین، ص ۲). بافتار اشاره به واحد بافتی (textual unity) دارد، همچنین به شیوه‌ای که زبان هم - پیوستگی می‌یابد (Halliday 1978: 136, 223) از نظر هالیدی و حسن (۱۹۸۵:۷۱) بافتاری یک بافت / متن، با انواع خاصی از روابط معناشناختی بین یکایک پیامهای آن روشن می‌شود. اگر قطعه‌ای از زبان کمبود بافتار داشته باشد، در آن صورت یا بافت ناقص است، یا نا - بافت (non - text) (پیشین، ص ۱۰۹) در هر حال، بافتار «چندان مبنای مطمئنی برای داوریه‌های مربوط به کمال یک بافت نیست، آن سان که ساختار (Structure) هست». (پیشین، همانجا). ساختار وسیله‌ای برای نمایاندن / بیان بافتار است (Halliday 1985:291); (Halliday and Hasan 1976:7).

نویبرت و «شرو» (Neubert and Shreve 1992:102) نیز تعریفی از بافتار عرضه می‌دارند: «بافتار عبارت است از عناصر زبانی که در زنجیره جملات رخ می‌نماید و مجموعاً کارکردشان بافتار را می‌سازد». بیکر (Baker 1992:219) بر آن است که حضور عناصر

اتصال بخش، پیش شرط لازم برای بافتار نیست. می‌گوید این واقعیت که ما از قطعه‌های پراکنده زبانی، علی‌رغم حضور تعدادی علائم و اشارات اتصال بخش یا انسجام‌آور سر در می‌آوریم حاکی از این است که آنچه عملاً به قطعه‌ای زبانی بافتار می‌بخشد، حضور علائم و اشارات اتصال بخش نیست، بلکه توانایی ماست در بازشناسی روابط پنهانی معنایی، که تداوم معنا را برقرار می‌دارد.

هنجارهای زبانشناختی از زبانی تا زبان دیگر فرق می‌کنند، بنابراین بافتار هم درون زبانهای مختلف، مختلف است. بدین سان بافتار قرآنی منشأ اصلی ترجمه‌ناپذیری است. هتیم می‌گوید: «بافتار در عربی، روشن‌تر و روشن‌گرتر از انگلیسی است». (Hatim 1997:87) به همین دلیل خاص، ترجمه قرآن می‌تواند فداکننده ساختار بافتار زبان مبدأ باشد؛ زیرا زبان مقصد نمی‌تواند از عهده هنجارهای زبانشناختی و/یا بلاغی مقال قرآن برآید.

آیا بافتار قابل ترجمه است؟

بافتار در کانون هر فرایند ترجمه‌ای قرار دارد. این امر در هر ترجمه‌ای عموماً و در ترجمه قرآن خصوصاً صادق است. ترجمه بافتار همانا حل و فصل ظریف خصوصیات بافتاری است؛ و عبارت از جای دادن به معنا در چهارچوب زبانشناختی و بلاغی است. این نکته برای دست اندرکاران این ترجمه مهم است که در نظر داشته باشند که ترجمه متن حساس قرآن به زبان یا فرهنگی متفاوت، همواره مستلزم این نیست که مترجم همان مؤلفه‌های زبانشناختی و/یا بلاغی مؤلفه‌های متن مبدأ را دست نخورده و دگرگون نشده نگاه دارد. ولی مؤلفه‌های بافتار زبانشناختی و بلاغی متن مقصد باید همگی به کار گرفته شود. به عبارت دیگر، بافتار زبان مقصد باید دستخوش هنجارهای زبانشناختی و بلاغی بافتار متن قرار گیرد تا به دسترس‌پذیری، انگیزش‌های بلاغی، و تعامل ذی‌ربط ارتباط‌گرا نیل گردد و در خوانندگان زبان مقصد واکنشی پیدا کنند که همانند مخاطبان زبان مبدأ باشد. این مسئولیت مترجم است که مؤلفه‌های اتصال بخش و موردی برای متن مقصد پدید آورد. نویرت و همکارش می‌گویند: «مترجم نباید خوانندگان متن مقصد را مجبور به مداخله در اتصال و انسجام بگرداند. این شرط با تداخل الگوهای انسجامی زبان مبدأ در جملات زبان مقصد، حاصل می‌گردد. بعضی از پیوندهای انسجامی زبان - مدار متن مبدأ باید آزاد یا

ترجمه‌پژوهی قرآنی ۱۱۵ □

تفسیری ترجمه شود، وگرنه چه بسا به نحو جسته - گریخته‌ای در متن مقصد ظاهر گردد. اگر تعبیه‌های زبان مبدأ نادیده گرفته شود، متن مقصد چه بسا یکپارچگی معنایی‌اش را از دست بدهد». (Neubert adn Shreve 1992:104).

بررسی حاضر عمدتاً ناظر به مسائلی است که در ترجمه بافتار قرآن با آن مواجه می‌شویم. یعنی مسائلی که به مؤلفه‌های انسجامی زبانی و بلاغی ربط دارد. یعنی به مسائلی مربوط به ترجمه معانی تک‌واژگان نپرداخته‌ایم. یک متن اگر همچون درختی از محیط و زمینه طبیعی‌اش جاکن شود و در زمینه فرهنگی بیگانه از نو کاشته شود، بی‌شک خسارت‌هایی خواهد دید، چه در سطح متن و ساختار، و چه در سطح معنایی. این چنین است که نامعادل بودن آنها صورت می‌گیرد و رخ می‌نماید.

ترجمه قرآن، مانند هر گونه ترجمه دیگری، ناگزیرانه خسارت معنایی می‌بیند. آری، در فرایند ترجمه قرآن، باید دل خود را این گونه خوش داریم که آن خسارت معنایی به مدد شگردهایی از جمله افزودن مواد تفسیری جبران می‌شود. یعنی نوعی افزودن تفسیر به فرآوردی که چیزی از بازگشایی‌اش را در روند ترجمه نمایان می‌سازد. (Halliday and Hasan 1985:11)، علاوه بر شیوه دیگری یعنی افزودن پانویسها یا آوردن عبارات تفسیری موجز در حاشیه ترجمه برای روشن‌سازی متن مقصد و اذهان خوانندگان آن متن که دسترسی به آثار تفسیری مسلمانان ندارند. (نگاه کنید به فصل چهارم همین کتاب). با این کار، متن مقصد (ترجمه) را آسان‌یاب ساخته‌ایم. هنجارهای زبانشناختی زبان مقصد، بعضی ویژگیهای بلاغی، و مؤلفه‌های موردی انسجامی در متن مقصد همه می‌توانند به نحوی طرح و شرح شوند که با هنجارهای زبانشناختی و بلاغی زبان ترجمه [مقصد] موافق آیند. در اینجا طرح این پرسش مهم است که اگر متن (/بافت) را همچون «زبانی که کاراست» بپذیریم، آیا متن جدید/مقصد هم که این گونه در فرایند ترجمه به عمل آمده و پرورده شده است، همچنان کاراست؟ آنچه در اینجا می‌خواهم بر آن تأکید کنم این واقعیت است که رایحه باروری نحو (Syntax) و بلاغت (rehetoric) که مشخصه مقال قرآنی است [در طی فرایند ترجمه] ناپدید یا رقیق خواهد شد. اغلب مؤلفه‌های اتصال‌بخش [/ انسجام‌آور] در قرآن برای اهداف معناشناختی و / یا بلاغی معین به کار گرفته شده است تا به تعامل ارتباطی هدفمند نایل گردد. عناصر بلاغی اتصال‌بخش، در قرآن برای آن به کار می‌رود که اثرات

بافتاری و زیبایی‌شناختی خاص حاصل گردد. بنابراین همواره ممکن نیست که برای نزدیک شدن به صورت‌های زبانشناختی زبان مبدأ، ساختارهای آهنگین زبان مقصد ساخته شود. همچنین بعضی از مجازهای قرآنی را نمی‌توان به زبان مقصد برگرداند چرا که از نظر زبانشناسی و فرهنگ‌شناسی متفاوت از زبان مبدأ است.

ترجمه بافتار بیشتر ناظر به صورت است تا محتوا. ما آرزو داریم به معادل‌یابی/سازی، هم برای محتوا و هم برای صورت نایل شویم، ولی محظوراتی که ما در ترجمه بافتار قرآنی با آن مواجه می‌شویم اغلب از جنس و در حوزه صورت است. صورت قرآن، در تکوین اولیه‌اش، معنا - محور است. ترجمه قرآن، از نظر غزالی (1991: Al-Ghazali)، ناممکن است «روایت مترجم (ترجمه شده) را هرگز نمی‌توان قرآن دانست، بلکه فقط روایتی یا تعبیری و تفسیری در زبان بیگانه است. و این به سبب از دست رفتن ارزشهای بلاغی [هنری-ادبی] و سایر معانی ثانویه فحوایی است که الفاظ به آنها هم اشارت دارد». (پیشین). از نظر یکی از مترجمان معاصر و برجسته قرآن به انگلیسی به نام اسد (1980:11) Asad قرآن نمایانگر حد اعلای زیبایی بیان است، و در ترکیبهای نحوی و بلاغی [ادبی/هنری] و استفاده از تأکیدات آوایی بی‌همتاست، و این همه، آن را ترجمه‌ناپذیر می‌گرداند. (پیشین، ص ۵). او در همان اثر - یعنی مقدمه ترجمه‌اش - (پیشین، ص ۸) نتیجه می‌گیرد که ترجمه نمی‌تواند حق قرآن را به جای آورد، و نیز حق معانی ثو بر ثوی آن را. مترجم دیگر و مشهور و موفق قرآن به انگلیسی پیکتال هم معتقد است (1969:vii) Pickthall که قرآن ترجمه‌پذیر نیست. او اذعان دارد که خودش - در مقام یکی از مترجمان قرآن - ترجمه‌ای لفظ‌گرایانه به دست داده، با آنکه حد اعلای کوشش خود را به خرج داده تا زبانی مناسب برای این ترجمه پیدا کند. ولی حاصل کار و کوشش او قرآن کریم یا مجید نیست، یعنی سمفونی تقلیدناپذیر و اعجازین نیست که نواهای آن انسان را به وجد و گریه می‌آورد. همچنین می‌گوید که ترجمه قرآن هرگز جای متن عربی آن را نمی‌گیرد. یوجین نایدا ترجمه‌پژوه نامدار می‌گوید: «بسیار نادر پیش می‌آید که کسی در ترجمه به بازآفرینی صورت و محتوا نایل آید، و غالباً و معمولاً فرم فدای محتوا می‌گردد». (Nida 1964:157)

